

بخش علوم سیاسی

دکتر الهه کولائی*

برداشتی کوتاه از نظریه چرخه‌های طولانی در سیاست‌های جهانی**

چکیده: جرج مدلسکی در بررسی تاریخ روابط بین‌الملل فقدان یک قدرت متمرکز را مورد توجه قرار داده است. او ضمن توجه به عوامل اقتصادی در نظام جهانی به عوامل سیاسی مؤثر در آن نیز می‌پردازد. به نظر مدلسکی تاریخ ۵۰۰ ساله اخیر جهان مؤید وجود دوره‌هایی می‌باشد که هر یک از آنها با برتری یک قدرت جهانی همراه بوده است. او با مطالعه برتری جهانی پرتغال، هند، انگلستان (دو دوره) و آمریکا بر جهان، روند شکل‌گیری نظام‌های جهانی و این دوره‌ها را بررسی کرده است. به نظر مدلسکی دولت‌های ملی در شکل‌گیری سیستم جهانی همواره نقش مهمی ایفا کرده‌اند.

جرج مدلسکی در اوت ۱۹۷۶ در دهمین اجلاس انجمن بین‌المللی علوم سیاسی در ادینبورگ (اسکاتلند) نظریه «چرخه طولانی در سیاست‌های جهانی» و دولت ملی» (۱) را مطرح ساخت.

مدلسکی چرخه را یک الگوی برگشت‌کننده موجودیت یا کارکرد یک نظام می‌داند. منظور وی از به کار بردن این مفهوم آن است که نظام پس از یک دوره مشخص زمانی به

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

** این مقاله خلاصه‌ای است از:

George Modelski, "The Long Cycle of Global Politics and the Nation-State," *Comparative Studies in Society and History*, 20:02 (April 1975), pp.214-35.

نقطه آغاز حرکت خود باز می‌گردد. اگر چنین رفتاری بطور منظم صورت گیرد و در یک الگوی قابل پیش‌بینی قرار گیرد. می‌توان آن را ادواری یا چرخه‌ای نامید. از این دیدگاه چرخه‌ها از روندها متمایز هستند.

نظام مورد بررسی مادلسکی نظام جهانی است. نکته اصلی در ذهن او در مورد نظام سیاسی، مسأله تخصیص اقتدار^۱ است. این نظام می‌تواند به‌عنوان نهادها و ترتیباتی برای حل و فصل مسائل و روابط جهانی، یا ساختاری برای تدبیر وابستگی متقابل جهانی تعریف شود. این نظام که از قرن شانزدهم ایجاد شده است، کره زمین را به‌عنوان یک واحد سیاسی یگانه در بر می‌گیرد و توجه ما را به‌جای وقایع گوناگون به الگوی وابستگی متقابل بین قاره‌ای جهانی جلب می‌کند. از نظر سیاسی نظام جهانی باید مستقل از نظام‌های اداره همبستگی‌های محلی تحلیل گردد (منظور از نظام‌های سیاسی شهرها، دولت‌ها، نظام‌های منطقه‌ای، امنیتی و مذهبی است). این نظام از نظر کارکرد نیز باید از ساختارهای جهانی دیگر مانند تجارت جهانی یا فرهنگ جهانی تمیز داده شود. نظام جهانی ملاحظات سرزمینی خاصی ندارد و اساساً غیرسرزمینی^۲ است.

در نظام سیاسی جهانی مورد نظر مادلسکی یک قدرت متمرکز و قدرتمند مسلط بر جهان وجود ندارد. تاکنون هرگز یک دولت جهانی وجود نداشته است. دولتی که نه تنها در سطح جهانی، بلکه بر همه نظام‌های ملی، منطقه‌ای و محلی نیز حاکمیت داشته باشد. بنابراین تاکنون جهان فاقد یک قدرت برتر، و دارای سیاستی نامتمرکز بوده است. این وضعیت موجب شده تا برخی به این باور گرایند که جهان کاملاً فاقد نهادهای سیاسی - جهانی است و عامل اصلی پیوستگی و نظم در دوران جدید نه سیاست بلکه اقتصاد است. امانوئل والرستین^۳ این نظریه را در رساله خود تحت عنوان نظام جهانی جدید^۴ مطرح ساخته است. او معتقد است اقتصاد جهانی اروپایی که از اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم به‌وجود آمد، یک امپراتوری نبود، بلکه نوعی نظام اجتماعی بی‌سابقه بود. این نظام یک واحد اقتصادی بود، نه سیاسی زیرا پیوند اصلی میان اجزای

1. Allocation of authority

2. Nonterritorial

3. Emanoel Walerestien

4. Modern world system

این نظام اقتصادی بود.

مفهومی که باید برای درک (اقتصاد جهانی) مورد توجه قرار گیرد، سرمایه‌داری^۱ است. به نظر والرستین سرمایه‌داری و اقتصاد جهانی دو روی یک سکه هستند (تقسیم واحدی از کار با فرهنگها و سیاستهای چندگانه).

به نظر مادلسکی جان کلام والرستین این است که سرمایه‌داری نظام جهانی را بوجود آورده است. اما برای دانشمندان علم سیاست پذیرش این مفهوم دشوار است که: چون نظام سیاسی جهانی فاقد یک دولت جهانی یا امپراتوری است، پس نهادهای سیاسی وجود ندارند یا هیچ‌گونه پیوند سیاسی در آن نمی‌توان یافت. فقدان دولت جهانی به معنی فقدان سیاست نیست، بلکه می‌تواند به معنای اشکال جالب توجهی از ساختار بندی سیاسی باشد. فقدان دولت جهانی می‌تواند به معنای تشدید فعالیت‌های سیاسی (مثلاً وقوع جنگها) باشد. عدم وجود امپراتوری جهانی می‌تواند به این معنی باشد که در دوران مشخصی مدیریت وابستگی متقابل جهانی^۲ در اختیار یک واحد قرار گیرد و در زمان دیگری حل و فصل امور در شکل جمعی یا به حالت بی‌نظمی درآید.

واحدهایی که به شکل منحصر به فرد بر نظام سلطه دارند، قدرتهای جهانی خوانده می‌شوند. قدرتهای جهانی کنترل نظام جهانی را بر عهده دارند و لذا قدرت تنظیم و هدایت دیگر فرایندهای جهانی را نیز دارند. ولی قادر به کنترل نظامهای سیاسی محلی و ملی و فرایندهای آنها نیستند. برای نمونه در قرن نوزدهم بریتانیا یک قدرت جهانی بود که ساختار نظم جهانی را حفظ می‌کرد. این دوره دوران صلح بریتانیایی^۳ خوانده شده است. به نظر والرستین قدرتهای جهانی آنهایی هستند که سلطه انحصاری خود را بر بازارهای جهانی اعمال می‌کنند. ولی مادلسکی اعلام می‌کند در دوران جدید توالی^۴ قدرتهای بزرگ (جهانی) نظام جهانی را شکل می‌دهد.

توجه به قدرتهای جهانی به مفهوم نفی نقش اقتصاد، تجارت، بانکداری و امور مالی

1. Capitalism

2. Management of global interdependence

3. Pax Britannica

4. Succession

نیست، بحث از مهمتر بودن عوامل اقتصادی یا سیاسی بی‌ثمر است. در شکل‌گیری و کارکرد نظام جهانی، تجارت و امور مالی و مالا صنایع بدون تردید نقش مهمی ایفا می‌کنند، ولی آنها هرگز تنها عامل نبوده‌اند. با بررسی مسائل سیاسی به نظر می‌رسد که سازمانهای جهانی همواره تحت تأثیر یک قدرت جهانی بوده‌اند. هویت، ارزشها و منابع این قدرت، تجارب متمادی دنیای جدید را شکل داده است.

مادلسکی چرخه‌ها را الگوی برگشت‌کننده رفتاری می‌داند که در بررسی تاریخی او از قرن شانزدهم مطرح می‌شود. او نشان می‌دهد از قرن پانزدهم، چهار دولت به نوبت مدیریت و ابستگی متقابل جهانی را عهده‌دار بودند، و لذا قدرت جهانی خوانده می‌شدند. پرتغال، هلند، بریتانیا، و ایالات متحده در یک الگوی بسیار منظم و گسترده در پی یکدیگر ظهور کردند. هر یک از چرخه‌های طولانی با یکی از قدرتهای جهانی انطباق دارد، جز بریتانیا که دو دوره را تجربه کرده است. هر یک از چرخه‌های شناخته شده، از یک دوران تشکل ضعیف سرچشمه گرفته (گاه در حد هرج و مرج) و در نهایت به جنگ منجر شده است. جنگهای جهانی ستیزشهایی هستند که استقرار نظام سیاسی جدید را آشکار می‌سازند. این جنگها که پیامدهایی بسیار وسیع و عمیق دارند ممکن است گاه بیش از یک نسل طول بکشند، و در پایان آن نظم جهانی جدیدی ظاهر می‌گردد. قدرت جهانی سر برآورده از این کشمکش‌ها، در جایگاه بهره‌برنده و سازمان‌دهنده امور جهانی قرار می‌گیرد. حتی قبل از پایان یافتن کشمکش‌ها، این قدرت برتر موقعیت خود را با توافقات صلح^۱ رسمیت می‌بخشد. قدرت جدید برای یک نسل دیگر نظم اساسی را حفظ می‌کند و نهادهای جهانی که از آن سرچشمه می‌گیرند، غالباً اشکال فوق ملی پیدا می‌کنند. ولی زمانی می‌رسد که نیروی مقوم این نظم رو به پایان می‌نهد، و کل این نظم و ساز و کارهای تقویت‌کننده آن رو به افول می‌گذارد. اقتدار فرسوده می‌گردد و نظام به سوی چند قطبی شدن^۲ حرکت می‌کند. رقابت میان قدرتهای بزرگ افزایش می‌یابد همراه با کاهش نظم، نظام به سوی نقطه شروع یعنی جدایی و پراکندگی که حداقل نظم در آن وجود دارد، حرکت می‌کند و دستخوش هرج و مرج و تعارض می‌گردد. این مدل

درون‌زای ادواری نظام جهانی است که نشان می‌دهد چرخه‌ها نتیجه ساختار و خصوصیات خود نظام هستند و نه محیطی که نظام در آن عمل می‌کند. البته در این مدل تأثیرات محیطی و خارجی نیز، گاه می‌تواند سبب بروز بی‌نظمی‌هایی شود. از آغاز قرن پانزدهم چهار دوره کامل وجود داشته و پنجمین دوره در حال پیشرفت است. از نظر مادلسکی حد متوسط هر دوره تاریخی بیش از صد سال است (گرچه دومین دوره انگلیس صد و سی سال طول کشید). مادلسکی شواهدی از تاریخ را بررسی می‌کند که به او اجازه این تعمیم^۱ را در قالب مدل پیشنهادش می‌دهد.

برآورد توصیفی چرخه‌های طولانی

در پایان قرن پانزدهم نظام جهانی به صورت پراکنده و متفرق بود. این نظام با مؤسسات خود جریان منظم رفت و آمد افراد و کالا از آسیا به اروپا را در برداشت. این نظام فاقد تجهیزات دفاعی علیه مداخله‌جویان بود و برای حفظ علایق و منافع مشترک مقررات و قواعدی نداشت. نظام بین‌قاره‌ای یاد شده، تجارت آسیا را به اروپای غربی متصل می‌ساخت و علی‌رغم کنترل مسلمانان بر بخشهایی از آن، قاره آسیا تحت سلطه غرب و نیز قرار داشت (که در قرن پانزدهم انحصار تجارت را از آن خود کرده بودند). پرتغال انحصار تجاری ونیزی‌ها را مورد تهاجم قرار داد. پس از اکتشافات دریایی در اقیانوس آرام و سواحل غربی آفریقا و کشف امریکا توسط کریستف کلمب در سال ۱۴۹۸، پرتغالیها به پیروزی دست یافتند. در سال ۱۵۱۵ با یک سلسله اقدامات دریایی، اقیانوسها به پرتغالی‌ها واگذار شد و نظم جدید استقرار یافت. پیروزیهای پرتغالی‌ها و جنگ با ایتالیا کاهش قابل توجه قوای ونیزی‌ها را در پی داشت. پرتغال در کشمکش‌ها و رقابتهای شدید جهانی درگیر شد.

به این ترتیب نیمه اول قرن شانزدهم با ظهور پرتغال مقارن گردید. در حالی که اسپانیا بر مکزیک و پرو مسلط بود، بخشهای وسیعی از جهان تحت تسلط پرتغالی‌ها قرار گرفت. در نیمه دوم قرن شانزدهم پرتغال با جمعیت اندک خود برای حفظ این نظام وسیع

دچار سختی گردید. با تشدید فشار همسایگان و رقبا سرانجام در سال ۱۵۸۰ اسپانیا موفق به شکست دادن پرتغال گردید. برخی از محققان قرن شانزدهم را، اساساً قرن تقابل و رویارویی اسپانیا با نقش جهانی پرتغال و اکتشافات دریایی آن می‌دانند. والرستین که منطقه تجاری اقیانوس هند را علی‌رغم کنترل قدرتهای اروپایی بر آن، بخشی از اقتصاد جهانی اروپایی نمی‌دانست، تجارت آتلانتیکی اسپانیا با مکزیک و پرو را بسیار مهمتر از آن تلقی می‌کرد. به هر حال در مورد نقش اسپانیا و پرتغال در قرن شانزدهم اختلاف نظر وجود دارد. برخی نقش اصلی را به پرتغال و نقش حاشیه‌ای را به اسپانیا نسبت می‌دهند و عده‌ای عکس آن را ابراز می‌نمایند. در واقع نظام جهانی در این دوران دو قطبی بود، چون قدرت در میان پرتغال و اسپانیا تقسیم شده بود.

بزودی هلندی‌ها با حرکت به سوی شرق در تجارت بر پرتغالی‌ها پیشی گرفتند. تأسیس کمپانی هند شرقی در سال ۱۶۰۲ بیانگر استحکام تلاش هلندی‌ها بود. نظام جهانی هلند پس از امضای پیمان ترک مواصمه با اسپانیا و پرتغال در مسیر استقرار پیش رفت. هر چند هلندی‌ها در تقسیمات داخلی خود دچار مشکلات بسیار بودند، ولی به تلاش خود برای ایجاد نظم جدید جهانی ادامه دادند هلندیها از برخی جهات جسورانه‌تر از همتای پیشین خود، الگوی فعالیت‌های جهانی را حفظ کردند. نیروی دریایی هلند به‌زودی بر شبه جزیره ایبری مسلط گردید و پایه‌های قدرت جهانی خود را تحکیم کرد. زمانی دو سوم کشتی‌های تجاری اروپا با پرچم هلند حرکت می‌کردند. هلند با توسعه متصرفات خود از طریق الحاق مایملک اسپانیا و امریکای اسپانیا، تأسیس شرکتهای تجاری و مؤسسات مالی مختلف نظم جهانی جدید را مستقر ساخت. دانشگاهها، هنر و ادبیات هلند نیز ابزارهایی در خدمت توسعه اعتبار جهانی آن گردیدند. سپس در اواخر قرن هفدهم قدرت هلند رو به تحلیل رفت و جنگهای تجاری آن با بریتانیا افزایش یافت. فشارهای فرانسه نیز بر این کشور تشدید شد، و در سال ۱۶۸۰ شرایط مشابه پرتغال برای هلندی‌ها به‌وجود آمد.

نهادهای اصلی نظام جهانی بریتانیا، در ستیزش آن با فرانسه ظاهر گردید. نیروی دریایی، صنایع پیشرفته، بانکها و مؤسسات مالی بریتانیا به ابزارهای کنترل و بسیج

اقتصادی^۱ تبدیل گردیدند. در نخستین نظام جهانی انگلیس که آن را نخستین امپراتوری بریتانیا خوانده‌اند، تجارت جهانی بطور کامل در اختیار این کشور فرا گرفت. سودهای تجاری به نوبه خود سبب تقویت موقعیت جهانی انگلیس گردید. موقعیت برتر بریتانیا ناشی از دو عنصر عمده بود: بهره‌وری موفقیت‌آمیز از مزایا و منافع قدرتهای پیشین جهانی که در رقابت با یکدیگر درگیر شده بودند، و پیمان او ترخت که نخستین بار بطور رسمی بازار آمریکای لاتین را بر روی انگلستان گشود. انگلستان بدون کنترل مستقیم بر قلمرو مستعمراتی قدرتهای پیشین، روبنهایی^۲ را ایجاد کرد که با الگوی اقتصادی جهانی متناسب بود. این کشور کنترل خود را بر آسیا و آمریکا مستحکم کرد و در نهایت کمپانی هند شرقی به قدرتی بزرگ در آسیا تبدیل شد.

بریتانیا همزمان با صعود در تجارت جهانی اروپا به یک توازن بخش^۳ مبدل شده، از اتحاد دائمی با قدرتهای بزرگ پرهیز می‌کرد. فرانسه و بیشتر کشورهای اروپایی مشغول مسائل داخل قاره‌ای بودند و زیاد به خارج آن توجه نداشتند. بریتانیا که تازه به وحدت دست یافته بود، به خانه امنی برای دگرگونیهای آرام اقتصادی تبدیل شد که به آهستگی نیروهای انقلاب صنعتی را شکل می‌داد، انقلابی که اروپا و جهان را دگرگون ساخت. نخستین نظام بریتانیا فاقد یک تعریف روشن بود، زیرا پیمان او ترخت نوعی مصالحه با فرانسه و اسپانیا بود، ولی فرانسه نیز به اهداف جهانی بی‌توجه نبود. استقلال آمریکا و مشغول شدن فرانسه به آن فرصت مناسبی برای بریتانیا فراهم آورد. دوره جدیدی از جنگها در پی انقلاب فرانسه و ظهور ناپلئون به وجود آمد که توازن اروپا را مورد تهدید جدی قرار داد. این جنگها با توافقی صلح در سال ۱۸۱۵-۱۸۱۴ در وین به پایان رسید. نظام دوم انگلستان برخی از ویژگیهای دوران اول را داشت: تعادل اروپایی و هماهنگی قدرتهای بزرگ، رهبری دریاها و موقعیت ممتاز و برتر تجارت جهانی، و حفظ مستعمرات اروپایی و جهانی. نظم جدید جهانی نتیجه جنگ انگلستان با فرانسه در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ بود. انگلستان با برتری در صنعت و تکنولوژی به کارگاه صنعتی

1. Economic Mobilization

2. Super-structures

3. Balancer

جهان تبدیل شد و تجارت آزاد^۱ برای مشروعیت بخشیدن به نظم اقتصادی جدید آیین رسمی جهانی گردید. از دهه ۱۸۶۰ این نظم رو به تحلیل رفت و رقبای اروپایی - امریکایی، انحصار صنعتی انگلستان را شکستند. پس از رکود سال ۱۸۷۳، انگلستان در برابر رقبای خود در حالت دفاعی قرار گرفت. امپراتوری بیسمارک با تکیه بر ملی‌گرایی آلمانی ثبات (تعادل اروپایی) را زیر سؤال برد. قدرتهای اروپایی در پی توسعه مستعمرات خود برآمدند. در سال ۱۹۰۰ آشکار گردید که دیگر صلح بریتانیایی برتری خود را از دست داده است. برتری امریکا (و روسیه) از دوران توکویل موضوع قابل توجهی بود. بار دیگر جهان به سوی جنگهای بزرگ برای استقرار قدرت جهانی جدید در حرکت بود. جنگ اول آلمان یک پاسخ موقت بود. به نظر می‌رسید نتیجه آن برتری امریکا در حل و فصل اختلافات بین‌المللی و پی‌ریزی نظم جدید جهانی باشد، ولی ایالات متحده از پذیرش آن سرباز زد. خلاء اقتدار حاصله چالش دیگری را طلبید و بر خورد فاجعه‌آمیز دیگری رخ داد.

دو جنگ بزرگ قرن بیستم (به غلط جنگ اول و دوم جهانی خوانده می‌شود، زیرا در چرخه‌های گذشته نیز جنگهای جهانی وجود داشته) دوره‌ای طولانی از تعارضات جهانی بود که به نظام جدید جهانی شکل بخشید، که پس از سال ۱۹۴۵ به وجود آمد. این جنگها از نظر ساختار و کارکرد به جنگهای اسپانیا و فرانسه شباهت داشتند، این جنگها برای ایالات متحده نقش و جایگاه قدرت جهانی را در پی داشت. بریتانیا به سرعت و داوطلبانه مسؤولیت نظام جهانی را به ایالات متحده انتقال داد. اعلام آیین ترومن^۲ و طرح مارشال^۳ در سال ۱۹۴۷ بیانگر تمایل ایالات متحده به پذیرش نقش سابق بریتانیا بود. اینک نظام جهانی چهارچرخه^۴ پشت سر گذاشته شده و تجربه چرخه‌های گذشته برای درک چرخه کنونی آثار و نتایجی را در بردارد. هر چند تجارب گذشته ضرورتاً آخرین کلام را در این مورد به ما نمی‌گوید. زیرا که آینده از پیش تعیین نمی‌شود، پایان آن نیز مشخص نیست و زمان حال در ساختن آن سهم دارد. مادلسکی

1. Free trade

2. Truman Doctrine

3. Marshall plan

4. Four cycles

سپس ساز و کارها و کارکرد درونی چرخه‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد.

ساز و کارهای چرخه طولانی و دولت ملی

چرخه طولانی سیاست جهانی حاصل دو شرط است: اصرار بر ایجاد یک نظم جهانی، و ویژگیهای خاص و ضرورت ضعف و سستی نظام جهانی که جهان تجربه کرده است. وقوع چرخه‌های طولانی به این دلیل است که یک نظام جهانی مستعد این نوسانات وجود دارد. با توجه به سرشت جهان در نیمه قرن پانزدهم، ظرفیتها و سازمانهایی که قادر به مرتبط ساختن جهان بودند ایجاد شدند و تنظیم فرایند امور در یک وضعیت مطلوب به وجود آمد. در همان حال تمایل به ایجاد نظم جهانی سریعاً شکل گرفت. این اصرار ممکن بود از سوی گروه اندکی باشد. ولی هنگامی که وارد مرحله عمل شد، مسائل انسانی را در سطح جهانی بطور چشمگیر شکل داد و توانست پاسخگوی نیازهای بسیار باشد. این نظم در پیدایش چرخه‌ها در شکل اولیه‌اش بیانگر تمایل به قدرت، کنترل، شکل دادن به وقایع و امور است. مسأله واقعی این نیست که آیا نظم جهانی می‌تواند وجود داشته باشد یا نه، بلکه این است که چه کسی این نظم را برای منافع چه کسی سازمان می‌دهد؟ در واقع سوال این است که چه کسی، چه چیز را، چه وقت و چگونه به دست می‌آورد؟ سوالی که اساساً کاملاً سیاسی است.

می‌توان پذیرفت هر نظمی رو به نابودی دارد و ساختارها رو به تحلیل می‌روند و نیاز به محافظت و نگهداری دارند. از آنجا که فرایند ایجاد و حفظ ساختمان جدید کاملاً با کاهش نظم سازگاری ندارد، پیشرفت نظام، ناموزون^۱ خواهد بود و از مراحل پی در پی نزول و تجدید حیات و بهبودی گذار می‌کند. چرخه‌های طولانی تجاری بویژه نوسانات در نرخ انباشت سرمایه^۲ عموماً مشاهده می‌شود. ساختار نظام نظم جهانی می‌تواند گونه‌ای از درآمد سرمایه و نتیجه نوآوری و سرمایه‌گذاری تلقی شود. در این صورت دگرگونی در نرخ افزایش و کاهش نظم جهانی می‌تواند به دگرگونی در شدت و دامنه فعالیت‌های سیاسی بیانجامد.

مادلسکی معتقد است علی‌رغم محدودیت تجارب تاریخی یاد شده، نباید نتیجه گرفت که همه نظام‌های جهانی همان‌گونه که تا به حال بوده، تابع این نوسانات هستند. یعنی نظام جهانی الگویی است که جنگ‌های جهانی شدیدی را در بردارد. بر اساس زمینه‌های نظری‌تر باید بگوییم انواع مشخصی از نظم پراکنده و معشوش در بروز چنین بی‌ثباتی چشمگیری می‌تواند مؤثر باشد. مسأله مهم ویژگی‌های نظام‌های جهانی است که چرخه‌های طولانی نتیجه وجود آنها می‌باشد. او به بررسی دقیق خصوصیات پنج نظام جهانی که به آنها اشاره شد می‌پردازد: منشأ و تجارب کارساز^۱ مشترک آنها در جنگ جهانی که عبارتند از: ۱- قدرت انحصاری که بر آن تکیه دارند ۲- ویژگی‌های کارکردی آنها ۳- گرایش به سرزمینی بودن^۲ اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد.

۱. نظام‌های جهانی از انفجار عظیمی از فعالیت‌های خلاق و نیز مخرب نشأت گرفته‌اند و با تعارضات جهانی و خشونت‌های گسترده ارتباط نزدیک داشته‌اند. هر یک از این جنگ‌ها عرصه جغرافیایی وسیع و تلفات انسانی عظیم در برداشته است. در ۲۰۰ سال گذشته خسارات این جنگ‌های جهانی حدود سه چهارم جنگ‌های پراکنده دیگر بوده است. مادلسکی جنگ‌های مختلف را مورد بررسی قرار داده، تأثیر مخرب آنها را بر انسانها مطرح می‌سازد. به نظر او جنگ‌های جهانی زمینه‌های مطلوبی برای نظم جهانی نیستند. در واقع آنها موجب بی‌نظمی هستند، که خود مسبب بروز جنگ‌های دیگری می‌گردد. تحلیل‌های سیاسی کلی بر این پایه است که نظام‌های سیاسی ملی که از طریق جنگ‌های داخلی ایجاد شده‌اند، مانند: (انقلاب فرانسه و امریکا)، نمی‌توانند به سادگی از این میراث‌رهایی یابند. این نظام‌ها با قطب‌بندیها^۳، خشونت‌های قابل پیش‌بینی، فقدان مشارکت در تصمیم‌گیری و عدم توجه به منافع بخش‌های وسیعی از مردم مشخص می‌شوند. جنگ‌های بزرگ سازمان‌دهنده نظم جهانی هستند. ولی در برابر کاهش نیروی نظام جهانی، ساز و کاری برای تجدید قوای مجدد وجود ندارد و ضرورتاً این نظام رو به نقصان می‌نهد.

۲. مشکلات مربوط به حفظ و نگهداری ساختار نظام جهانی بطور جدایی ناپذیری از خصوصیات اصلی آن، یعنی از انحصار قدرت^۱ ناشی می‌شود، که نظم جهانی اساساً بر این پایه شکل می‌گیرد. در مورد چهار نظام اولیه برتری قدرت دریایی و کنترل بر ارتباطات دریایی مطرح بود، و در نظام جهانی کنونی امریکا در دریا، هوا و فضای الکترو مغناطیسی برتری نظامی را بدون رقیب در اختیار دارد.

انحصار که هیچ‌گاه مطلق نیست و مستلزم کنترل اساسی بر نظام است، به نوبه خود منفعی را در بردارد. این امر بدین معنی است که حافظ این نظام مزایای بیشتری از آن به دست می‌آورد تا از یک نظام پراکنده. در گذشته این منافع به امنیت بیشتر، دسترسی صلح‌آمیز، آگاهی بهتر، قدرت چانه‌زنی^۲ برتر در مبادلات و تعاملات جهانی و تأثیر در قانون‌گذاری در امور جهانی ارتباط می‌یافت. چنین امتیازاتی در هر چرخه به ایجاد یک عصر طلایی^۳ برای قدرت جهانی کمک می‌کرد و آن را به‌عنوان مدل مناسبی برای توسعه مورد تحسین و تمجید دیگران قرار می‌داد. ولی منافع انحصاری، رقابت دیگران را نیز در بردارد. هر قدرت جهانی در دوران خود با قدرتهای بزرگ دیگر مواجه است که در پی دسترسی به موقعیت آن هستند. با توسعه رقابتهای مرحله رقابت چند جانبه آغاز می‌شود که می‌تواند به دوران هرج و مرج و اغتشاش در نظام بین‌الملل منجر گردد.

از سوی دیگر عناصری نیز که به انحصار مشروعیت می‌بخشند بطور یکنواخت رو به کاهش می‌نهند. مادلسکی در این مورد به سیاستهای پرتغال در حذف دیگران از صحنه تجارت جهانی و استحکام و اقتدار آن بر اساس فرامین پاپ و پیمان با اسپانیا اشاره می‌کند. قدرتهای جهانی بعدی انحصار را کمتر مورد توجه قرار دادند. فعالیت شرکتهای تجاری هلند و انگلستان در قرن هفده و هجده با شعار تجارت آزاد دنبال می‌شد، لذا مشروعیت رقابت افزایش یافت و فرصتها برای انحصار محدود گردید.

۳. سومین ویژه‌گی مهم نظامهای جهانی پیشین ویژه‌گی کارکردی^۴ یعنی اساس کاملاً تخصصی آن است. مادلسکی در این بخش انگیزه‌های اقتصادی و سیاسی را مورد

1. Monopoly of power

2. Bargaining power

3. Golden age

4. Functional

بررسی قرار می‌دهد. کاشفان اولیه، دیوانه‌وار در جستجوی طلا سپس ادویه و کالاهای گرانبها بودند. در قرن نوزدهم امور اقتصادی، اقداماتی انحصارگرایانه و زورمدارانه بود و کسب منافع از طریق برتری قدرت دنبال می‌شد. در این دوران توسعه ارتباطات اساس همگونی و اجماع نبود. فقدان سازمانهای سیاسی وسیع سبب گردید، این نظام برای نوسان شدید آمادگی پیدا کند، لذا بی‌ثباتی رو به افزایش نهاد. سرانجام گرایشهای سرزمینی شدن نیز ظهور کرد. قدرت جهانی در مفهوم ناب خود مسائل جهانی را مورد توجه قرار داد و برای اجرای این اقدامات در شبکه پیچیده ارتباطات، برای تداوم کنترل خود بر سرزمینهای وسیع نیاز به پایگاهها و نواحی فرماندهی^۱ داشت.

لذا سرنوشت قدرت جهانی در گروه کنترل شبکه‌های کارکردی یعنی به حداکثر رساندن کارکردهای جهانی و به حداقل رساندن مسؤولیتهای سرزمینی بود. انگلستان در آغاز دوره جدید (احتمالاً با بهره‌گیری از تجارب و نیزی‌ها) از درگیریهای قاره‌ای پرهیز می‌کرد. این امر موجب اجرای نقش توازن بخش در اروپا و تبدیل آن به یک قدرت جهانی گردید. پرتغالی‌ها نیز برای کنترل شبکه نظامی پایگاههایی ایجاد کردند که سبب پراکندگی نیروی انسانی و امکانات آن گردید. کمپانیهای هند شرقی انگلستان و هلند نیز به آهستگی، ولی به سختی با ساز و کارهای حکومت سرزمینی سازگار شدند. پس از سال ۱۸۷۰ که نظام جهانی انگلستان زیر فشار قرار گرفت، مدتی به گرایشهای سرزمینی روی آورد و تصرف اراضی در افریقا و دیگر نقاط جهان را مورد توجه قرار داد. سرزمین‌گرایی^۲ آخرین مفر قدرت جهانی است. این امر پاسخی به رقبا و یک گرایش دفاعی است. این مسأله سبب ائتلاف منابع و انرژی در شبکه جهانی می‌شود. تلفیق وظایف جهانی و ملی سبب درگیری شدن با رهبران ملی و محلی افزایش خصومت و در نتیجه درگیری می‌شود.

در سیستمهای جهانی، دولت ملی همواره نقشی مهم داشته است. همه قدرتهای جهانی دولت ملی نیز بوده‌اند. نظمهای جهانی همواره با ظهور یک قدرت جهانی ایجاد شده‌اند. پرتغال نخستین دولت ملی اروپایی بود که در سالهای ۱۴۱۱-۱۳۸۳ پس از یک

سلسله جنگها هویت ملی^۱ خود را به دست آورد. اسپانیا در قرن شانزدهم به این جایگاه دست یافت. هلند هم پس از جنگ با اسپانیا و شکل‌گیری نهادها و موسسات ملی اصلی وارد عرصه سیاست جهانی شد. انگلیس نیز تا زمانی که قدرت فائقه دریایی پیدا نکرده بود، در صحنه جهانی مطرح نبود. ایالات متحده هم از قدیمی‌ترین و موفق‌ترین دولتهای ملی جهانی بوده است. پس دولت ملی سیستمهای جهانی متوالی را تبیین می‌کند.

برای درک پیوند اساسی میان دولت ملی و قدرت جهانی شواهد تجربی^۲ وجود دارد. تحلیل‌های بیشتر نشان می‌دهد این اتحاد دوجانبه بوده است. دولت ملی تنها سازمانی بوده که در عرصه جهانی توانسته خود را به نمایش بگذارد. عکس‌العمل در برابر ظهور قدرت جهانی، ظهور دولتهای ملی دیگر بود. آلمان بر اساس تجربه بریتانیا، روسیه بر اساس تجربه هلند و... به وجود آمدند. دولتهای ملی به بسیج منابع و ایجاد انسجام داخلی نائل آمدند. قدرت جهانی به نوبه خود سبب تقویت برخی دولتهای ملی شد. آنها توانستند موسسات و نهادهای مشابهی را ایجاد کنند و در مراحل رشد و تکامل خود در برابر قدرت جهانی قرار گرفتند.

به این ترتیب فرایند پراکندگی آغاز شد. پس از جهانی شدن رقابت، بین‌المللی شدن این‌گونه از موسسات سیاسی آغاز شد. نه تنها قدرتهای بزرگ و رقیب آن را پذیرفتند، بلکه به الگوهای برای دیگران در جهان نیز تبدیل شدند، بدون آنکه شرایط و ملزومات آن مورد توجه قرار گیرد. این فرایند که بیش از پانصد سال به طول انجامید بطور مستقیم یا غیرمستقیم اساسی‌ترین گرایشهای غیردینی^۳ را در سیاست به بار آورد: ظهور دولت ملی به‌عنوان سازمان برتر و مسلط در سیاستهای جهانی. تعداد این واحدها بطور یکنواخت افزایش یافته و اینک سراسر جهان را در بر گرفته است. این سیر صعودی اینک متوقف شده، ولی امکان نوسان آن بطور افقی و عمودی وجود دارد. در هر صورت می‌توان آن را نتیجه اصلی کارکرد نظام جهانی دانست.

با دقت در خصوصیت نظام جهانی در می‌یابیم که این نظام اساساً بر قدرتهای جهانی

1. National identity

2. Empirical evidence

3. Secular

یعنی دولتهای ملی استوار شده است. به بیان دیگر واحدهایی که برای احتساب چرخه‌ها مورد توجه قرار گرفته‌اند، دولتهای ملی هستند. آنها در واقع پایه‌ای‌ترین واحد برای نظم جهانی و مناسبترین عامل برای جنگهای جهانی هستند. تداوم تعارضات جهانی نیز در گرو وجود دولتهای ملی است. منافع انحصاری^۱ قدرتهای جهانی سبب محرومیت دیگران می‌گردد و این امر سبب ادامه رقابتهای جهانی می‌شود. هویت ملی یک قدرت جهانی سبب به کار گرفته شدن پیوندهای فرهنگی، ارتباطی، آموزشی برای تقویت و تداوم نظام جهانی می‌شود. بنابراین تخصیص کردن امور اقتصادی و سیاسی حتی با منافع متقابل نیز ظالمانه و استثمارگرانه می‌شود. برای دولت ملی پیوند میان کنترل سرزمینی و امنیت ملی آسان است. قدرتهای جهانی معمولاً به قدرتهای استعماری تبدیل می‌شوند. در تعارض میان کارکردی بودن و سرزمینی بودن دولت ملی که استین روکان^۲ آن را «سازمانی برای اداره مستغلات و مستملکات خوانده است»، بطور ویژه آمادگی دارد که اسیر و سوسه (چسبیدن به زمین) بشود.

مراحل چرخه طولانی

طول چرخه‌های طولانی تقریباً بیش از صد سال بوده است. البته به دلایلی که در حال حاضر روشن نیست چرخه‌ها با قرنهای تاریخی مقارن بوده‌اند. مثلاً دوره دوم انگلستان با قرن نوزدهم مطابقت داشت. به هر حال هر قرن حدود سه نسل را در بر می‌گیرد. با نگاهی به هر یک از چرخه‌ها می‌توان گفت: یک نسل می‌سازد، نسل بعد استحکام می‌بخشد، و نسل سوم کنترل آن را از دست می‌دهد. در تحلیل این موضوع دو مرحله قابل تمیز است: دوره صعود^۳ و دوره سقوط^۴. دوره صعود در بی‌نظمی و پراکندگی ریشه دارد، که جنگهای جهانی نیز از آن ناشی شده‌اند. عناصر خلاق آن ایجاد و استحکام ائتلاف، مشخص کردن منافع مشترک و اهداف جهانی، و تلاش برای رسیدن به آنها است. این ویژگیهای دوران صعود می‌باشد.

1. Monopoly Rents
3. Ascending period

2. Stein Rokkan
4. Descending period

توافقه‌های عمده در پایان جنگ (مانند کنگره وین) مهر تأییدی می‌باشد بر آنچه گذشته است. با پایان جنگ، صعود مدتی ادامه پیدا می‌کند. این دوره در حدود یک نسل طول می‌کشد. پس از آن توان نظام جهانی رو به کاهش می‌نهد و ظهور مشکلات لاینحل جهانی، رقبای جدید و کشمکش‌های تازه بر دشواری شرایط می‌افزاید. سرانجام در نقطه‌ای این منحنی سقوط می‌کند. عدم یکپارچگی اقتدار و اصرار شدید برای کسب منافع، سبب بروز انفجار جهانی جدید می‌شود. در هر دو مرحله دولت ملی نقش اساسی دارد. در مرحله صعود دولت ملی پاسخگوی مشکلات جهانی با فشار شدیدی برخوردار دارد. شرایط بحران و عدم یکپارچگی، عدم کفایت و ضعف کشورهای کوچک در حل مشکلات جهانی نشان داده شده است. ناتوانی آنها در برابر ناامنی جهانی و فشارهای عظیم ناشی از جنگ‌های بزرگ که ای. اچ. کار آن را دوران خودتخریبی^۱ خوانده، حاکی از تردید در مورد بقای دولت ملی می‌باشد. آن‌گونه که جان هرز گفته، اعتبار دولت ملی به‌عنوان اصلی‌ترین واحد سیاسی مورد تردید است. بنابراین معقول‌ترین پاسخ به علت بی‌نظمی جهانی همان است که زمانی والتر لیپمن هم‌دوره^۲ کار نوشته بود: قدرتهای بزرگ.

اما این فرایند، نابودی را نیز در بطن خویش دارد: دولت ملی هم در بنای نظم جهانی و هم در تخریب آن نقش داشته است. در واقع قدرتهای جهانی کامل‌ترین دولت‌های ملی بوده‌اند. قدرتهای جهانی اساساً بی‌ثبات هستند، زیرا سازماندهی ضعیفی دارند. دولت ملی حتی به‌عنوان قدرت جهانی ابزار مناسبی برای حل مسائل و مشکلات نظام جهانی نیست (بلکه توسل به بهترین ابزار است). سرانجام قدرت جهانی که توسط یک کشور اعمال می‌شود، نمی‌تواند مدت زیادی فقط با حمایت مردم خود بر جای بماند. همان‌گونه که در مورد اقتدار جهانی اسپانیا قبلاً بحث شد، قدرت جهانی باید در روابط خود با دیگران آنها را راضی کند و منفعی به آنان ارائه نماید که تداوم و ثبات خود را توجیه کند. هنگامی که یک قدرت جهانی که توسط کشور خاصی اعمال می‌شود، نتواند در دوره صلح، مشکلات و مسائل جهانی را حل کند و تواناییهایش کاهش یابد،

کشورهای دیگر پذیرش مسؤلیتهای جدید را آغاز می‌کنند و بر توانایی‌های خود می‌افزایند. با کاهش یافتن موقعیت انحصاری قدرت جهانی، رقابت دیگر کشورها برای کسب جایگاه برتر در جهان افزایش می‌یابد. انگیزه‌های آنها می‌تواند ملی‌گرایی یا ضد آن باشد. این رقابتهای برای کسب حمایت ملتهای کوچکتر نیز خواهد بود. ملت - سازی متقابل^۱ ترتیب رقابتهای چندجانبه به تقویت همه کشورها و تشدید ملی‌گرایی می‌انجامد. براساس مدل مادلسکی اهمیت نقش دولت ملی در هر یک از دوره‌های یاد شده متفاوت خواهد بود. این نقش در دوره‌های صعود رو به کاهش و در دوره‌های سقوط رو به افزایش دارد. این قضیه حالت یک فرضیه نظری را دارد و قبل از پذیرش به‌عنوان یک تعمیم تجربی در مورد چرخه‌های گذشته یا آینده، باید اعتبار آن سنجیده شود.

آینده سیاست جهانی

مادلسکی با توجه به سالهای باقی‌مانده از قرن بیستم آینده دولت ملی را در گرو دو مسأله قرار می‌دهد: روند خطی تاریخی و چرخه طولانی. در عمل هر دو مسأله می‌توانند شیوه‌های کارکردی نظام جهانی تلقی شوند. روند تاریخی خطی دولت ملی در سطح جهانی با محدودیتهای کمی برای استقرار جغرافیایی اش مواجه شده است. اگر این روند را به‌صورت منحنی نمایش دهیم، در قرن بیستم به پایین آن رسیده‌ایم. رشد کیفی و گسترش آن هنوز ادامه دارد، ولی پوشش فیزیکی محدود کره زمین محدودیت قابل ملاحظه‌ای برای گسترش آن می‌باشد. پس روند تاریخی مرحله رشد سریع به پایان رسیده است.

اگر همانطور که قبلاً بحث شد شکل‌گیری دولت ملی بازتاب کارکرد نظام جهانی باشد و کارکرد آن نظام نیز به دولت ملی وابسته باشد، تکمیل این فرایند حداقل از برخی جنبه‌ها باید بازتاب‌هایی در نظام جهانی داشته باشد. ولی هدف اصلی تحقیق مادلسکی تبیین چرخه طولانی به‌عنوان یکی از عوامل احتمالی تعیین‌کننده نقش دولت ملی در سیاستهای جهانی بوده است. او نشان می‌دهد که دولت ملی در عملکرد ویژه‌گی‌های

چرخه‌های طولانی نقش اساسی داشته و چرخه‌های طولانی نیز به نوبه خود جایگاه دولت ملی را مشخص می‌سازند. او با ارائه مدل خود نتیجه‌گیری کرد که در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ نظام جهانی در مرحله صعود قرار گرفت. در این صورت باید در سالهای پایانی قرن ملی‌گرایی و تعارض قدرتهای بزرگ ظهور یابد. در عین حال رقابتهای قدرتهای بزرگ نیز افزایش پیدا کند. از این دیدگاه با توجه به محدودیتهای اقدامات ملی در سطح جهانی، احتمال افزایش عدم تعادل جهانی نیز قابل قبول می‌باشد. این مطالب بر اساس مدل مادلسکی قابل طرح است. ولی مدل او تنها یک مدل نظری برای تبیین نظام جهانی در چند قرن گذشته است. به همین دلیل همان‌گونه که خود او اعتراف کرده، نمی‌توان احتمال دگرگونی هر چند اندک در نظام را که به کارکرد بهتر آن بیانجامد، رد کرد. مادلسکی خاطر نشان می‌سازد در نقطه‌ای که صعود به سقوط تبدیل می‌شود، ممکن است مطلوبیت ویژه‌ای برای بازسازی ساختاری وجود داشته باشد. چون لحظه‌ای است که نیروهای معارض در حالت تعادل قرار می‌گیرند، پس نظام می‌تواند در جهت تعادلی جدید قرار گیرد. منظور مادلسکی این نیست که باید جهت‌گیری جدیدی پذیرفته شود که از نظام کنونی که جنگهای جهانی را ایجاد می‌کند بتوان دور شد. او یافتن الگوهای باثبات‌تر توسعه را دشوار می‌یابد. به نظر مادلسکی چنین تحولی بر نقش دولت ملی تأثیر خواهد داشت و احتمال دارد نقش آن را در حد قابل ملاحظه‌ای کاهش دهد. به نظر وی دولت ملی در آینده نزدیک نیز در شکل گذشته خود تقویت می‌گردد، ولی همچنین این امکان وجود دارد شرایطی بر خلاف تصور ما نیز فراهم آید.